**درس فقه، جلسه ۵: ۲۲/۶/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر عدة مطلقه‌ای بود که حامل باشد. مرحوم صاحب جواهر دو دسته روایات را با هم جمع کرده بودند و از این دو دسته اسبق الامرین را نتیجه گرفتند. این دو دسته روایات، یک دسته روایاتی بود که گفته بود باید عدة حامل وضع حمل هست، چه مطلقه باشد چه مطلقه نباشد. دستة دوم عدة مطلقه ثلاثه هست، چه حامل باشد، چه حامل نباشد.

صحبت سر این بود که آیا ما روایاتی داریم که. جلسة قبل عرض کردم آن وجه جمعی که صاحب جواهر کرده اینها را به اسبق الامرین متوقف بر دو تا مقدمه است. یک مقدمه این است که اصلاً این دو دسته داریم یا نداریم. عدة مطلقه ثلاثه این را داریم. یک سری روایات داریم که عدة مطلقه ثلاثه است، حالا به حسب لا اقل ظاهر بدوی‌اش این است که هم حامل را شامل بشود هم غیر حامل را. اما این‌که عدة حامل وضع حمل باشد آیا این را داریم یا نداریم، عرض کردم که روایاتی که ما داریم عمدتاً اختصاص دارد به حامل مطلقه. دو دسته روایات ممکن است توهم شمول بشود، یک دسته آن روایاتی که در مورد حامله گفته بود که به مجرد وضع حمل می‌تواند ازدواج کند، دیگر لازم نیست طهارت از نفاس پیدا کند. که عرض کردیم این در مقام بیان این جهت نیست که مطلق حامله وضع حمل عده‌اش است. فرض کرده حاملی است که وضع حمل عده‌اش است، می‌گوید خود وضع حمل کافی است، دیگر لازم نیست به فوقش طهر بر او عارض بشود. یک روایت دیگر هست که ممکن بود توهم بشود، آن صحیحة محمد بن قیس بود. صحیحة محمد بن قیس تعبیرش این بود، خود تعبیر را هم بخوانم.

«مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ‏ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» که در جلد ۲۶، صفحة ۵۸۱، حدیث ۳۹۸۹۹، باب ۲ از ابواب نفقات، حدیث ۲.

«قَالَ: الْحَامِلُ أَجَلُهَا أَنْ‏ تَضَعَ‏ حَمْلَهَا وَ عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا بِالْمَعْرُوفِ»

عرض می‌کردیم که این روایت حاملی که متوفی عنها زوجها را شامل نمی‌شود. این «عَلَيْهِ نَفَقَتُهَا بِالْمَعْرُوفِ» اختصاص دارد به جایی که شوهر زنده باشد. آن جایی که شوهر از دنیا رفته باشد را نمی‌گیرد. این مطلب را عرض کردیم، ممکن است شخصی بگوید که این یک حکم وضعی هست و حکم وضعی در مورد متوفی هم معنا دارد. کأنّ ذمة متوفی مشغول به نفقة این زن هست. این مطلب امکان‌پذیر هست، نه این‌که امکان‌پذیر نیست که در مورد میت تعبیر علیه به کار ببرند. ولی اگر شما نگاه کنید بحث‌هایی که در مورد این هست هیچ وقت این تعبیر نشده. یک بحثی در جامع احادیث، جلد ۶، صفحة ۵۸۴ هست، یک بابی هست، باب خاص در مورد این‌که آیا متوفی عنها زوجها که حامل باشد، نفقه دارد یا نفقه ندارد. متوفی عنها زوجها که حامل نباشد نفقه ندارد، آن بحث دیگری است. ولی حبلایی که، حاملایی که متوفی عنها زوجها باشد، نفقه دارد یا ندارد. روایت زیادی گفته نفقه ندارد، بعضی روایات گفته نفقه دارد، حالا جمعش چجوری است، مثلاً بگوییم مرادش این است که از آن زوجه، بچه به اعتبار بچه نفقه‌اش را از پدرش واجب است از آن باب است. من در مقام آن روایات نیستم بخواهم جمع آن روایات را بگویم. غرض من این نکته هست، شما نگاه کنید، سؤالاتی که در آن روایات هست، در مورد این‌که حبلای متوفی عنها زوجها نفقه دارد، هیچکدامشان نمی‌گوید علی المیت للمتوفی عنها نفقه. همین می‌گوید فی الحبلی المتوفی عنها زوجها انه لا نفقة لها. ؟؟؟ ۶:۱۷ هم که می‌شود فی المرأة الحامل المتوفی عنها زوجها هل لها نفقة، قال لا. عن المتوفی عنها زوجها أ لها نفقة؟ قال لا.

همة تعبیراتی که دارد یا آنهایی هم که اثبات چیز کردند المتوفی عنها زوجها ینفق علیها من ماله. حالا من مال یعنی چی، آن بحث مرحوم شیخ طوسی دارد اینها نمی‌خواهم وارد آنها بشوم. هیچ یک از این تعبیرات سؤالاً و جواباً، چه آنهایی که اثبات کرده، چه نفی کرده، نمی‌گوید علی المتوفی عنها زوجها للمرأة مثلاً کذا. فوقش می‌گوید که از مالش برمی‌دارم. من مالها ینفق علیها. اما این‌که تعبیر بکند به هر حال این تعبیر له علیها نفقة، این تعبیر را هیچ جا نیاورده. به نظر می‌رسد که این روایت هم اختصاص دارد به حبلای مطلقه. من احتمال می‌دهم این صحیحة محمد بن قیس تکه‌ای از یک روایت دیگر بوده که در مورد مطلقه بوده و این هم ادامه‌اش بوده. این روایت یک روایتی در همین‌جا که جلد ۲۷ باشد، صفحة ۲۱۰، حدیث ۴۰۴۷۲. سندش عین همین سند است، من اوله الی آخره. سند روایت

«عَلِيٌّ بن ابراهیم عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام»

این سند دو تا روایت عین هم است و این روایتی که می‌خوانم این است: «قَالَ: الْمُطَلَّقَةُ تَعْتَدُّ فِي بَيْتِهَا وَ لَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَخْرُجَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا وَ عِدَّتُهَا ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ أَوْ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تَحِيضُ.»

ادامه‌اش می‌تواند همین باشد که و الحامل اجلها ان تضع حملها و علیه نفقتها بالمعروف. این دقیقاً می‌شود ادامة آن بودن و قطعه‌ای از یک روایت باشد را کاملاً محتمل هست. به هر حال این احتمالش هم هست. حالا منهای این‌که ذاتاً این مربوط به متوفی عنها زوجها نیست این احتمال هم احتمال جدی و قابل توجهی هست. بنابراین ما اصلاً روایتی که در مورد حامل به‌طور مطلق حکم کرده باشد عده‌اش به وضع حمل باشد نداریم. اگر چنین بود دیگر جمع بین روایاتش واضح است دیگر. یک عده روایات می‌گوید که عدة حامل مطلقه به وضع حمل است، یک احتمالات دیگر می‌گوید عدة مطلقه به‌طور کلی ثلاثة است، عام و خاص مطلق هستند، تخصیص می‌خورند.

مقدم دوم این‌که حالا فرض کنیم همچین روایتی داشته باشیم. جمع بین روایاتش به چه نحو هست؟ یک روایات گفته عدة حامل به‌طور کلی وضع حمل هست، یک عده روایات گفته عدة مطلقه ثلاثه است. در جلسة بعد یک مقداری بحث را به جاهای دیگر بردم، خیلی نیازی نبود بحث را این شکلی مطرح می‌کردیم. اینجا ما روایاتی که گفته عدة مطلقه ثلاثة هست، این روایات یک روایت دیگری داریم که گفته عدة حامل مطلقه وضع حمل است. این روایات نسبت به این روایات عموم و خصوص مطلق هست. دو دستة اوّل که داشتیم رابطه‌اش عموم و خصوص من وجه بودند. عدة حامل که می‌گوید وضع حمل هست با آن روایتی که می‌گوید عدة مطلقه ثلاثة هست عموم و خصوص من وجه هستند. مادة اجتماعشان عدة حامل مطلقه است. این مادة اجتماع را اگر یک روایتی از تحت یکی از این دو تا دلیل خارج کنند، مشکل حل می‌شود دیگر. تعارض برطرف می‌شود دیگر نیازی به ادامه دادن بحث نیست. مادة اجتماع بود که محل تعارض این دو تا دلیل بود. یک روایتی داریم در مورد عدة حامل مطلقه گفته وضع حمل است. این روایتی که به‌طور کلی گفته عدة مطلقه ثلاثة است، آن مادة اجتماع این روایت با عدة حامل که عدة مطلقة حامل هست آن مادة اجتماع اگر تحتش خارج بشود، دیگر مشکل تعارض برطرف می‌شود. این شبیه همان بحث شاهد جمع است. در شاهد جمع علتی که شاهد جمع تعارض را برطرف می‌کند این است که دو دسته دلیل داریم که رابطه‌شان متباین هستند. یک دلیل یک دسته را به یک قسم اختصاص داده، یک دلیل، دلیل دیگر را به قسم دیگر اختصاص داده. ما به وسیلة دو تا دلیل، این دو تا دلیل متعارض را آن محل دعوایشان از بین رفته. هر کدام به یک قسم خاصی اختصاص پیدا کرده. وقتی به قسم خاصی اختصاص پیدا کرد دیگر دعوا ندارند. ربطی به بحث انقلاب نسبت و اینها هم ندارد. اکرم العلما و لا تکرم العلماء وقتی تعارض دارند، اکرم العلماء به یک قسم اختصاص پیدا کرد، لا تکرم العلما به قسم دیگر اختصاص پیدا کرد. اینها تعارضشان برطرف می‌شود. حالا آنجا متباینین بودند. یعنی دو تا دلیل در یک موضوع واحد وارد شده بودند، اینجا یک دلیلی هست که در محل اجتماع با همدیگر تعارض دارند. جایی که در محل اجتماع با تعارض دارند نیازی نیست که دو تا دلیل داشته باشیم. یک دلیلی محل اجتماع را از تحت اینها خارج بکند. از تحت یکی از اینها وقتی خارج بشود محل اجتماع تعارض برطرف می‌شود به بحث‌های انقلاب نسبت نیازی نیست. بله ما نحن فیه یک جور دیگر جمع هم وجود داشت که آن با انقلاب نسبت مرتبط است. آن این است که در یکی از دو دلیل مادة افتراق قائل بشویم. دو تا دلیلی که با همدیگر متعارض هستند. یک دلیل بیاید مادة افتراق یکی از دو دلیل را خارج کند و آن را به مادة اجتماع اختصاص بدهد. به مادة اجتماع اختصاص بدهد این است که حالا بعد از این دلیلی که به وسیلة خروج مادة افتراق اختصاص پیدا کرده به مادة اجتماع، آیا این دلیل می‌تواند تعارض مقدم بشود بر دلیلی که ذاتاً مادة اجتماع را می‌گیرد و دلیلی هم نداریم که مادة اجتماع را بگیرد. یا نه، مثلاً در ما نحن فیه ما علاوه بر روایاتی که در مورد حامل مطلقه وارد شده، یک دسته روایاتی داریم در مورد عدة حامل متوفی عنها زوجها. آنها در موردش گفته شده عده‌شان ابعد الاجلین است. این دسته روایات را اگر با روایاتی که در مورد عدة حامل گفته وضع حمل است. اینها را با همدیگر مقایسه کنیم. فرض کردیم که اینها اطلاق دارند. یعنی عدة حامل اعم از مطلقه و متوفی عنها زوجها است. روایت دیگر گفته عدة حامل متوفی عنها زوجها ابعد الاجلین است. به قرینة اینکه اینجا گفته وضع حمل کفایت نمی‌کند و باید ابعد الاجلین را اینها ببینند، حامل متوفی عنها زوجها از چه مادة افتراق دو دلیل بودند؟ یعنی عدة حامل متوفی عنها زوجها مادة افتراقش از عدة مطلقه، عدة حامل متوفی عنها زوجها است. آن مادة افتراقش که از تحتش خارج کنیم این روایات اختصاص پیدا می‌کند که عدة حامل مطلقه. بحث این است که آن عدة حامل مطلقه، این روایتی که به قرینة روایت خارجی اختصاص پیدا کرد به آن مادة اجتماع، آیا می‌تواند روایتی که گفته عدة مطلقه ثلاثة هست آن را تخصیص بزند؟ یا نمی‌تواند تخصیص بزند. اینجا دیگر بحث، بحث اجتماع است، بحث انقلاب نسبت هست. ما می‌خواهیم بعد از این‌که یک دلیل در آن تصرف که شد، در دلیل تصرف شده آن را دوباره مقدم بر دلیل دیگر قرار بدهیم. این بحث انقلاب نسبت. ولی در آن جایی که مادة اجتماع خارج می‌شود دیگر این بحث‌های انقلاب نسبت و این بحث‌ها پیش نمی‌آید. پس بنابراین نتیجة بحث تا اینجا این می‌شود که کلام صاحب جواهر دو دسته روایات را باهمدیگر جمع کرده بودند، گفته بودند لازمه‌اش این است که اسبق الامرین ملاحظه بشود نه، جمع بین این دو روایات با توجه به یک دسته روایات سومی که در مورد عدة حامل مطلقه وضع حمل را عده قرار داده جمع ساده‌ای هست و دیگر به بحث انقلاب نسبت و اینها هم وابسته نیست.

شاگرد: روایت‌هایی که قبلش می‌آورد دو تا صحیحه، ما هو اقرب الاجلین را حالیه بگیریم

استاد: نه آن یک بحث دیگری است. بحث اقرب الاجلین و اینها، آن اصلاً. آن نحوة جمع، منهای آنها اصلاً این چیزها را جمع می‌کنند. حالا آن را بحث می‌کنیم. آنها یک بحث‌های دیگر است که با آن روایات چه کار کنیم؟ آن را هم صحبت می‌کنیم. ایشان منهای روایت‌هایی که واو حالیه گرفته و امثال اینها، خود آن روایات را می‌گوید جمعش به این هست که اسبق الاجلین قرار می‌دهد. عبارت صاحب جواهر را ببینید، صاحب جواهر در جمع بین ادله که ابتداءاً وارد می‌شود اصلاً آن روایت‌ها را نمی‌آورد.

آقای قمی کلام صاحب جواهر را آوردند ولی این کلام صاحب جواهر را، یعنی مدعای صاحب جواهر را با یک تقریب دیگری ایشان دارند بحث را دنبال می‌کنند. اصلاً سه دسته روایات می‌کنند و این سه دسته روایات به سبکی که صاحب جواهر بحث را دنبال کردند، دنبال نکردند. ایشان می‌فرمایند ما سه دسته روایات داریم. یک دسته روایات می‌گوید عدة مطلقه ثلاثة است، اعم از این‌که حامل باشد یا غیر حامل باشد. گفتیم ما همچین روایتی می‌توانیم بگوییم داریم. یک دستة روایات دیگری می‌گوید عدة مطلقة حامل وضع حمل است. این روایات آن هم داریم، خیلی روایات داریم که می‌گوید عدة مطلقة حامل وضع حمل است. اگر ما تنها این دستة دوم را داشتیم، دستة دوم، دستة اوّل را تخصیص می‌زد و حل می‌شد. ولی ما یک دستة سومی هم داریم. آن دستة سوم روایاتی هست که می‌گوید که عدة مطلقة حامل اسبق الامرین است، اقرب الاجلین است. ثلاثة و وضع حمل هر کدامشان که زودتر اتفاق افتاد این عده با آن سپری می‌شود. ایشان این جمع که هست همان اوّل این دستة سوم را وارد بحثش می‌شوند. می‌گویند این عدة مطلقة حامل که می‌گوید اسبق الامرین است مفادش چی است؟ وقتی این را تحلیل می‌کند. در واقع این بازگشت به دو تا دلیل می‌کند. یعنی دو قطعه دارد. می‌خواهد بگوید اسبق الامرین یعنی چی؟ یعنی عدة مطلقة حامل اگر ثلاثه‌اش زودتر اتفاق افتاد، عده‌اش به ثلاثه است. اگر وضع حملش زودتر اتفاق افتاد، عده‌اش به وضع حمل است. در واقع دو قسم می‌تواند حامل را، حاملی که ثلاثة، ثلاثة اشهرش زودتر اتفاق بیفتد، یک جور است. یک جور حاملی که ثلاثه‌اش دیرتر اتفاق بیفتد. این دستة سوم می‌آید آن دستة دوم را تخصیص می‌زند. چون این دستة سوم نسبت به این دستة دوم اخص مطلق هست. عدة مطلقة حاملی که ثلاثه‌اش زودتر باشد می‌گوید ثلاثه است. این را تخصیص می‌زند به خصوص مطلقة حاملی که ثلاثه‌اش زودتر باشد. وقتی به آن تخصیص زد اینجا ما بعد از این اختصاص پیدا می‌کند عدة مطلقة حاملی که عده‌اش به وضع حمل است به عدة مطلقة حاملی که ثلاثه‌اش زودتر باشد. عدة مطلقة حاملی که ثلاثه‌اش دیرتر هست تحت عمومات آن عدة مطلقه باقی می‌ماند. شما یک عموماتی داشتید که عدة مطلقه باید ثلاثه باشد دیگر. این‌که از آن عمومات آمده بودید مطلق عدة مطلقة حامل را می‌خواستید خارج کنید، به اعتبار این بود که یک دستة دومی داشتید که گفته بود عدة مطلقة حامل بدون قید وضع حمل هست. یک دستة سومی آمد خود آن دستة دوم را به یک قسم خاصی تخصیص زد. وقتی به آن قسم خاصی تخصیص زد ما وجه ندارد اوّل دستة دوم را به طور کلی مخصص دستة اوّل قرار بدهیم، وجهی ندارد. خود آن دستة دوم خودش یک مخصص دارد. وقتی خودش مخصص دارد ما باید آن را تخصیص بزنیم با مخصصش. حالا نمی‌خواهیم بگوییم که بعد از، نیازی نیست حالا چه با آن مخصص تخصیص بخورد، چه با آن مخصص تخصیص نخورد، علی ای تقدیر نسبت به آن دستة اوّل اخص مطلق است، ولی چرا دستة دوم را ما ابتداءً به‌طور کلی مخصص قرار بدهیم؟ نه، آن دستة دوم اوّل باید تخصیص بخورد با یک خاصی که مربوط به خودش است، بعد آن عام را ملاحظه بکنیم. مثل این می‌بینید شما، فرض کنید ما یک دلیل داریم می‌گوییم اکرم العالم. یک دلیلی دیگر می‌گوید لا تکرم العالم الفاسق. اگر دلیل سومی داشته باشیم گفته باشد اکرم العالم الفاسق المرتکب للصغیرة. فرض کنیم آن فاسقی که آنجا هست اعم از مرتکب صغیره و کبیره، همة اینها را شامل می‌شود. دلیل گفته اکرم العالم الفاسق المرتکب للصغیرة. آن عالم الفاسقی را که آن گفته بود لا تکرم، به قرینة دلیل سوم ما باید تخصیص بزنیم به مرتکب کبیره. اختصاص بدهیم به مرتکب کبیره، در نتیجه اختصاص به مرتکب کبیره که پیدا کرد عالم مرتکب کبیره از تحت اکرم العلماء خارج می‌شود. نه مطلق عالم فاسق. چون فرض این است که دلیل دوم با یک دلیل سومی که اخص مطلق هست نسبت به او تخصیص خورده. این تقریب کلام آقای قمی.

۲۷:۳۳

شاگرد:

استاد: نتیجه‌اش همین می‌شود که ما در مورد عالم فاسق مطلقا حکم به وجوب اطلاق نمی‌کنیم

شاگرد: دلیل سوم بالأخره آن

استاد: نه، ما گفتیم دلیل دوم مستقیماً آن دلیل را تخصیص بزند اگر آن را تخصیص زد آن دلیل اوّل با دلیل سوم که ملاحظه بکنید عموم و خصوص مطلق هستند، آن من هستند. رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه است. دلیل اوّل گفته اکرم العالم، اگر اختصاص پیدا کرد به عالم عادل. نه یعنی عموم و خصوص من وجه نیستند، با همدیگر تعارض ندارند. متوافقین هستند. و آن دو تا دلیل با همدیگر تعارضی هم ندارند.

شاگرد: می‌خواهد بگوید اطلاق دو تا دلیل بر این‌که حامله و غیر حامله را می‌گیرد هر دو تا دلیل اطلاق دارد هر دو را می‌گیرد ؟؟؟ ۲۸:۳۹ دلیل دیگر را تخصیص نمی‌زند. فقط در جهت انحصار عده در این هست را انحصارش را برمی‌دارد.

استاد: آن دو تا متوافقین می‌شوند، آن هم باشد خیلی مهم نیست. یعنی دلیل گفته اکرم العالم العادل، دلیل اوّل، این دلیل هم گفته عالم فاسق مرتکب صغیره را هم اکرام کن، این را ما هم ما ضمیمه می‌کنیم، می‌گوییم عالم، با همدیگر تعارضی هم ندارند، بله آن خیلی فرق خاصی پیدا نمی‌کند. اصلاً با همدیگر تعارض ندارند. فرض کنید عدة مطلقة حامل را اگر به آن تخصیص بزنیم، می‌شود، شاید با آن فرق داشته باشد. می‌شود عدة مطلقة غیر حامل. به همدیگر ربطی ندارند. آن می‌شود عدة مطلقة غیر حامل. اینجا می‌گوید بعضی از عدة مطلقه‌های حامل هم همان حکم عدة مطلقة غیر حامل دارند. دو تا موضوع مختلف هستند اصلاً به هم ربطی ندارند. اگر عدة مطلقة حامل را هم مطلقا تخصیص بزنیم، فرق ندارد، چه زودتر تخصیص بزنیم، چه دیرتر تخصیص بزنیم تفاوتی ندارد، نیازی نبود ما این شکلی بحث را مطرح کنیم. گفته بود عدة مطلقة حامل وضع حمل است، دستة دوم. دستة اوّل را اختصاص می‌دهد که عدة مطلقة غیر حامل. عدة مطلقة غیر حامل را گفته ثلاثة است. بعضی از اقسام عدة مطلقة حامل هم، این هم ممکن است ثلاثة باشد، مشکلی ندارد. بنابراین آن عدة مطلقة حاملی که آن را تخصیص زده بعد از تخصیص زدن خودش هم یک مخصصی پیدا بکند. مشکلی نداریم، این به بحث انقلاب نسبت و این بحث‌ها هم این ارتباطی ندارد. این بیان مرحوم آقای قمی بود.

این بیان مرحوم آقای قمی همان اشکالاتی که آقای خوانساری اینجا مطرح فرموده بودند می‌توانیم اینجا مطرح کنیم. آن این است که بحث سر این هست که شما عدة مطلقة حامل را در این روایت، در ادله گفته وضع حمل است. آیة قرآن گفته «**وَ أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**». فعلاً با آیة قرآن کار نداریم.

روایاتی که گفته عدة مطلقة حامل. آیة قرآن هم که می‌گوییم مراد از اولات الاحمال، مراد اولات الاحمال مطلقه است، به قرینة صدر و ذیل. حالا آیة قرآن هم اگر نباشد بالآخره ما روایاتی داریم که تصریح کرده عدة مطلقة حامل وضع حمل است. بحث سر این هست که آیا ما می‌توانیم بگوییم مراد از عدة مطلقة حامل وضع حمل است این مربوط به صورتی هست که وضع حملش زودتر باشد. وضع حملش از ثلاثة زودتر باشد. ما عرض کردیم جایی که زن حامل طلاق داده می‌شود ممکن است در سه ماه اوّل باشد، ممکن است سه ماه دوم باشد، ممکن است سه ماه سوم باشد. فقط در جایی که طلاق حامل در سه ماه سوم باشد وضع حملش زودتر از ثلاثة است. جایی که طلاقش در سه ماه اوّل باشد، سه ماه دوم باشد، وضع حملش دیرتر است. پس ما روایت‌هایی که عدة مطلقة حامل را گفته وضع حمل است، باید این را تخصیص بدهیم به خصوص یک فرد نادر و این نمی‌شود، درست نیست که ما این را اختصاص بدهیم. حالا علاوه بر این‌که باید به خصوص در مورد آیة قرآن این مطلب هست که آیة قرآن را ما نمی‌توانیم بگوییم که حکم افراد متعارف را بیان نکرده، علاوه بر آن بگوییم فقط حکم افراد غیر متعارف را بیان کرده باشد. صحیح نیست، بنابراین این معنایش این است که بین روایت‌هایی که گفته عدة مطلقة حامل وضع حمل است، با روایت‌هایی که گفته عدة مطلقة حامل اسبق الامرین هست، اینها جمع عرفی ندارند. این دو دسته روایات متعارض می‌شوند، روایاتی که گفته عدة مطلقة حامل وضع حمل است، با روایاتی که گفته عدة مطلقة حامل اسبق الامرین هست، اینها جمع عرفی ندارند متعارض می‌شوند، به دلیل این‌که اینها قابل جمع نیستند. قدر مسلم عدة مطلقة حامل فرد اکثریتش مواردی هست که وضع حمل دیرتر است. پس بنابراین عدة مطلقة حامل نسبت به جایی که ثلاثة زودتر است نمی‌شود به او تخصیص پیدا کند حتماً مواردی که ثلاثة دیرتر هم هست را شامل می‌شود. وقتی که شامل شد رابطة این دو تا تعارض می‌شوند. این دو تا روایت‌ها با همدیگر تعارض دارند. حالا که تعارض دارند باید چه کنیم؟ باید به مرجّحات مراجعه کنیم.

اوّل روی مبنای خودم عرض بکنم، بعد روی بعضی از مبانی دیگر هم عرض می‌کنم. به نظر ما ما سه تا مرجح بیشتر نداریم. یک مرجح قطعی الصدور، مقدم است بر ضمیر. مرجح دوم موافق کتاب بر مخالف کتاب مقدم است. مرجح سوم مخالف عامه بر موافق عامه مقدم است. این سه تا مرجح داریم و بینشان ترتیب هم هست. ۳۷:۰۰

بیاییم ببینیم که این مرجحات کدامش را باید اینجا تطبیق کنیم. از جهت بحث قطعی الصدور بودن روایت‌هایی که عدة مطلقة حامل را وضع حمل قرار داده اینها قطعی الصدور هستند. چون عرض کردم حداقل ده تا روایت در این مورد داریم. روایاتی که در مورد مطلقة حامل اسبق الامرین را قرار داده یک روایت هم سابق در موردش صحبت شده اصلاً ظهور دارد یا ظهور ندارد. همان روایت ابی الصباح کنانی. دو تا روایت دیگری هم هست که آن بحث واو حالیه و امثال اینها، حلبی و ابی بصیر هست که آن همین باز تردیدی که اصلاً این روایت‌ها مربوط به بحث هست، جزو معارض‌ها هست، کدام هست. فقط این‌که ما روایاتی در مورد اسبق الامرین و اینها. مرحوم آقای قمی در مورد اسبق الامرین این سه تا را کنار هم گذاشتند، در حالی که اینها مثل هم نیستند. یکی‌اش می‌گوید وضع حمل اسبق الامرین است، واو حالیه آن حالا در موردش صحبت هم می‌کنم. آن که هست یک روایت است. آن روایت ابی الصباح کنانی هست که تازه روایت ابو الصباح کنانی سندش هم محمد بن فضیل است، ما محمد بن فضیل را تصحیح می‌کنیم، ولی اینجور نیست که متهم به غلو بوده و امثال اینها. ما اینها را خیلی مضر نمی‌دانیم. ولی همین اتهام به غلوی که محمد بن فضیل پیدا کرده در ایجاد عدم قطع به روایتش دخالت دارد. و در این‌که ما یک روایتی که رواتش همه ثابة الوثاقة هستند اینها فرق دارد. بنابراین روایت‌های وضع حمل قطعی الصدور است، روایت اسبق الامرین غیر قطعی الصدور است، آن روایت مقدم بر این روایت است.

اما مرجح دوم دیگر وقت گذاشته این را فردا در موردش صحبت می‌کنیم و در مورد آن مفاد آن واو حالیه آن بیانی که صاحب جواهر دارند این را هم فردا در موردش صحبت می‌کنیم و این بحث را ان‌شاءالله جمع می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان